

بقلم: آقای قویم الدوله

بقیه از شماره قبل

عبدالواسع جبلی

در دربار پادشاهان سلجوقی بزبان پارسی سخن میگفتند. وزراء و امراء ایشان هر يك گنجی از معرفت بودند، بجمع کتب و همنشینی با ادباء و فضلاء و شنیدن اشعار شیوای شعراء اقبال داشتند. خواجه عمیدالملک ابوالنصر محمدبن منصور کندی وزیر چغری، خواجه نظام الملک وزیر آلپ ارسلان و ملکشاه علم و ادب را تشویق میکردند. خواجه توسی مدارس عدیده بنام «نظامیه» در مدینه - السلام بغداد و نیشابور و بلخ و هرات و اسپهان بنیاد نهاد، دانشمندان برجسته عصر را بتدریس در آن مدارس برگماشت.

کار عبدالواسع جبلی در مرو بالا گرفت. شاعر غرjestانی که صاحب طبع حساس بود چون تشویق دید سخن را بدرجه بلند رسانید، غرر اشعارش یتمه دهر آمد. در وصف نگار و مدح شهریار چه نیکو گفته است:

که دارد چون تو معشوق و نگار و چابک و دلبر
بنفشه موی و لاله روی و نرگس چشم و نسرين بر

نباشد چون جبین و زلف و رخسار و لب و لب
مه روشن شب تیره گل سوری می احمر
ز درد و حسرت و اندیشه تیمار تو دارم

جگر گرم و نفس سرد و لبان خشک و دودیده تر
بکردار دل و عیش و سرشک شخص من داری

دهان تنگ و سخن تلخ و لبان لعل و میان لاغر

نشان داده مرا در عشق و جور و هجر و مهر تو

سرشک از در و چشم از لعل و موی از سیم و روی از زر

ندارم در غم ورنج و جفا و جور تو خالی
 لب از باد و سر از خاک و رخ از آب و دل از آذر
 بحسن و رنگ و بوی و طعم در عالم ترا دیدم
 قد از سرو و بر از عاج و خط از مشک و لب از شکر
 سزد گر من ترا دایم بطوع و طبع و جان و دل
 کنم خدمت برم فرمان نهم گردن شوم چاکر
 که تو داری چو بزم و رزم و لفظ و طلعت سلطان
 دل خرم خط زیبا لب شیرین رخ انور
 خداوند عدو بندی شهنشاه نکو خواهی

معزالدين والدنيا مغيث اطلق شه سنجر

سلطان سنجر بخواجه بزرگ معین الدین کاشانی فرمود نظر عنایت از جبلی باز مگیر. خواجه در علم و ادب و سیاست از اقطاب شرق بود. سنجر چندین وزیر اختیار کرد و هر کس را بوزارت برمی گزید قدرت بی سرحد میداد، دست وی را در حل و عقد گشاده میداشت، خود کمتر بجزئیات میرسید.

بیشتر تاریخ نگاران نبشته اند که هیچ وزیری مانند معین الدین ابوالنصر احمد بن فضل کاشانی پیش تخت سنجر نبود. خواجه سالها در خدمت سلطان مغيث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد برادر زاده و داماد سلطان سنجر مستوفی - الممالک عراق و آذربایگان بود. در سفری که سنجر برای گوشمال سلطان محمود که براه خود سری میرفت - لشکر بعراق کشید فضل و ادب و کاردانی خواجه را دید، او را با ستاننداری «ری» برگماشت، پس از عزل محمد بن سلیمان کاشغری از صدارت خواجه را بمر و خواند و بردست وزارت نشانید.

خواجه در کارها سخت مثبت بود، در همه ابواب بزرگی نظیر نداشت، در جهان وی را در دانستن دقائق یار نبود، پیوسته ادرار و مبراش بائمه و مشایخ و

ادباء و فضلاء میرسید ، درش ساحت شرف و قبله آمال و کعبه سؤال بود ، با پشمینه پوشان ارادت میورزید .

با زائران گشاده و خندان و تازه روی وز دست اوغنی شده زائر بسیم و زر تو گویی این بیت را متنبی (ابوالطیب احمد بن الحسن کوفی) در وصف او گفته است:

لا تطلبین کریماً بعد رؤیته ان الکرام باسغاهم یداً ختموا

خواجه جبلی را که شاعر لطیف طبع خوش قریحه فرخنده دیدار بذله گوی شیرین اشارت بود بخود نزدیک کرد ، سرایی دلگشا بدربخشید ، مال و خواسته فراوان داد . استاد سخن در تشکر از اکرام و انعام خواجه میگوید :

ایا صدری که در مدح تو هر دم هزاران نکته منظوم رانم

بشرق و غرب ممدوحی چو تو نیست بمداحیت من موسوم از آنم

خواجه معین الدین احمد بن فضل کاشانی در علم و ادب و تحریر و تقریر نحری بی نظیر بود .

طبعش از فضل گلستان هنر رویش از لطف بوستان هنر

با آنکه روزها در دربار و دیوان بتمشیت مهم امور میگذرانید ، بیشتر شبها را در صدر ایوان می نشست ، ادباء و فضلاء را بمصاحبت خویش میخواند . دانشمندان در محضرش هر چه میگفتند و می شنودند سراسر لطائف حکایات و طرف اخبار و نتف تواریخ و بحث از دقائق علم و نکت حکمت و بدایع کلمات و ایراد نوادر اسماء بودی . خود خواجه چون صدف دهان بر میگشاد جواهر پاشیدن میگرفت (۱) .

چنانکه آقای فروزانفر در « سخن و سخنوران » نبشته اند : سلطان سنجر بعدالواسع جبلی علاقه خاصی داشته است :

جدا نبودی از خدمت مبارک او بوقت بار و بهنگام مجلس و گه خون

سالی از حضرت دور شد ، برای دیدار ارحام بفرجستان رفت ، سلطان مطلقه نیش

(۱) تا پایان روزگار صدارت اعتماد الدوله میرزا آقاخان توری صدور ایران مجالس انش شان چنین بود .

و پیک فرستاد، مثال داد که در آمدن مساعت نماید. جبلی در ضمن چکامه‌ای که در تشکر ازین لطف شاهنشاه سروده بوقوع زحل در برج میزان اشاره کرده است. وقوع زحل در برج میزان بسال ۲۹۲ و ۵۲۲ بوده است.

ندای اصطناع آمد ز سوی حضرت سلطان

مرا ناگه چو موسی را ز سوی حضرت یزدان

زمن بنده سزا باشد گر از شادی کنم اکنون

فدای این بشارت تن نثار آن اشارت جان

مرا این فخر بس باشد که شاه‌مشرق و مغرب

فرستد نزد من قاصد نویسد سوی من فرمان

خداوند جهان سنجر که چشم هیچ بیننده

ندیدست و نخواهد دید زیر گنبد دوران

و هر کس ازین حکایت تواند دانست که چه بزرگانی بوده اند.

لطفعلی پیک آذر بیگدلی در آتشکده مینویسد: عبدالواسع جبلی مباحثات بسیار با شعراء زمان خود دارد و با فضلاء اطراف مکاتبات داشته است. آری، جبلی که فضل و دانشی بکمال داشت و در نقد اشعار شعراء و کلمات بلغاء کمر کسی بیایه او میرسید در دارالملک سنجر با خداوندان سخن و استادان کهن در میدان سحر سازی مانند فرسی رهان گوش بگوش میرفت و با رجال برجسته علم و ادب بسان رضیعی دوش بدوش. فحول شعراء پایتخت را از اسلوب نظم و سلامت الفاظ و لطافت معانی و حلاوت بیانش انگشت حیرت بردهان بود.

تقی‌الدین محمد اوحدی و قاقی بلیانی در تذکره عرفات العاشقین میگوید: «جبلی که عرصه فضلش را وسعتی تمام و فضای فصاحت وی را فسحتی مالا کلام است میدان بیانش وسیع و طرز معانی او بدیع است در زمان سلطان سنجر با شعراء پایتخت مباحثات و مشاعرات میکرده است.»

شرف الادباء شهاب‌الدین ادیب صابر ترمذی در کشتزارهای پیرامون مصلا

مر و شاهجان که بتاکستانهای کران رود مرغاب می پیوست کوشک زیبا و باغچه مصفایی داشت . بستانسرای دلگشای وی مجمع شعراء و ادباء و دانشمندان پایتخت و میعادگاه ارباب کمال بود. اخلاق کریمه اش همه را بسوی او میکشید. ادیب صابر خود از استادان بزرگ فن ادب بشمار میرفت، روحی لطیف و ذوقی سرشار داشت .

ببغش اندر بزم و بدستش اندر جام
بجاش اندر گلگون میسی بگونه نرنك
عبدالواسع جبلی باادیب ترمذی هأنوس بود، بیشتر شبها در بستانسرای استاد سخن بایاران بعیش و عشرت میگذرانید . ادیب صابر در آن محفل انس نوا در اشعار پارسی و تازی را طرح و انتقاد میکرد، جبلی مستعدین ارباب ذوق را بیدیه گویی و امیداشت، لطائف سخنانش باجزاء روح می آمیخت، شواهد و مصارعی که در طی حکایات می آورد هوش از راه گوش میبرد . . و در جهان هیچ شادی چون صحبت و مجالست دوستان نیست .

امراء دربار سنجر بجبلی که سیدی جلیل و از خاندانی قدیم بود مهر میورزیدند و احسان و اکرام میکردند .

ز خاندان قدیم هن و شما دانید
که واجب است مراعات خاندان قدیم
(جبلی)

تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف پادشاه نیمروز، از ابطال روزگار و امراء بزرگ دربار سلطان سنجر، امیدگاه آزادگان و دستگیر از پا افتادگان بود، دست و دل کشاده و همتی گردون نشین داشت . جبلی در مدیح او گفته است :

آن فلك همت و ملك مخبر	ملك نیمروز تاج الدین
گیرد از تیغ او زمانه عبر	شهریاری که در صف هیجا
سیرت اوست آیت مفخر	صورت اوست غایت اقبال
رایت او گذشته از محور	همت او رسیده بر کیوان

میرمیران قطب الدین منکبه سبهدی ادب دوست و مربی اهل فضل و امیری
سخن سنج بود، بشعراء مال فراوان میداد. جبلی در ستایش وی گوید:

دولت پیروز و رای روشن و بخت خوان

همت والا و عزم فرخ و امر روان

حضرت میر بلند اختر پدید از روزگار

بهره صدر نکو محضر پدید از آسمان

بدر دولت شمس ملت نصره اسلام کوست

قطب دین و میرمیران و سپهدار جهان

میر عادل «منکبه» والا خداوندی که نیست

جز در اقبال قبولش انس و جان و انس و جان

از صفات برجسته عبدالواسع جبلی همانا استغناء و عزت نفس اوست، و این معنی

از گفتار و اشعارش بخوبی برمی آید:

اگر چه پیشه مداح جز طمع نبود بنزد طمع است از کبائر اعمال

نه در صدور تملق کم ز بهر طمع نگویم از جهت مال مدحت اذال

جبلی همتی دارد، منت از هیچ کس نمی برد، مناعت نفس و شرافت خاندان

و عظمت علمی و ادبی خود را بدرجات پست تنزل نمیدهد:

عالیست همتم بهمه وقت چون فلك طاقیست نسبتم بهمه وقت چون هوا

بر همت من است سخنهای من دلیل بر نسبت من است هنرهای من گوا

آنم که برده ام علم علم در جهان بر گوشه نریا از مرکز ثری

در دیوانش تقاضا و هجا یافت نمیشود:

هر گز ندیده و نشنیدست هیچکس در نثر من مذمت و در نظم من هجا

وفات عبدالواسع جبلی را بیشتر تذکره نویسان بسال ۵۵۵ ضبط کرده اند.

رضاقلی هدایت در مجمع الفصحاء مینویسد: بعضی جز این گفته اند. - و سنجر در

سنه ۵۵۲ گذشته شده است.

مسلم است که جبلی تا سال ۵۴۶ زنده بوده است، زیرا که در لشکر کشی سلطان سنجر بسوی عراق در زهستان آن سال چکامهٔ غرائمی گفته است :

چون شد از باد خزان ای شمسۀ خوبان چین
 باغ چون رویم برنگ و آب چون زلفت بچین
 سوی کاشانه خرام و عذر مستانه مگوی
 کرد پیمانه بگرد و یار فرزانه گزین
 ورتهی شد بوستان از لعبتان چین همی
 خانه باید کرد از آتش چون نگارستان چین
 پایان

از آثار اساتید باستان

وصف شب

شبی بود زنگی سیه تر ز زاغ
 مه نو چو در دست زنگی چراغ
 سیاهیش برهم سیاهی پذیر
 چو موج از بر موج دریای قیر
 چو هندو بقیر اندر اندوده روی
 سیه جامه بر رخ فرو هشته موی
 چنان تیره گیتی که از لب خروش
 ز بس تیرگی ره نبرده بکوش
 توگفتی جهان دوزخی بود تار
 بهر گوشه دیو اندر و صد هزار
 صفی الدین بستنی